

حرامی قلاع محال مذکوره و استحکام آن توقف مینمودند و خاطر از ضبط احشام آنجا فراهم می آوردند با خنیلل اله خان که بعد از شنیدن فزونگی سپاه نذر محمد خان از بلخ بکوسک این در سردار معین گشته بود و پس از گلزار در موضع چارباغ که میان اندخود شبرغان است باینان پیوسته از چارباغ مذکور باز گردانیده نزد خود طلبید که بلخ را بآنها سپرده خود متوجه درگاه عرش اشتباه کرده و ازین خواهش بی موع پادشاهزاده اکثر امرا و منصبداران همراه نیز از صحبت عزیزوی موطن و استبناس طبائع و خواطر باوضاع موافق هندوستان و استیحاظ بواطن و ضمائر از اطوار مردم بلخ و بدخشان و مضرت آب و هوای آن ولایت اراداً مراجعت نمودند و ایند معنی سبب شکستگی دلهای رعایا و پریشانی احوال سپاه و توقف احشامی که از اطراف و جوانب در بلخ نهاده بودند گشت و مردم لشکر از دید این تذبذب دست تطاول بمال رعایا دراز نمودند و چون ایند معنی مکرر بعرض مقدس رسید انحراف خاطر اقدس در باز دیان نهاد و پادشاهزاده را از امرار برین اندیشه نلسزا نخواست به تغییر منصب و قبول صوبه ملتان تادیب فرمودند *

ارسال نوٹین والآت مکین سعد اللہ خان از پیشگاه
حضور برای تنسیق ملک بلخ و تنظیم احوال
سپاه و رعایا

چون خبر دروز بدین چاره اصلاح احوال سپرده بلخ در در مقام

حال بدترین آرزوی خدیجه که فرمان روانی صاحب و ولی نعمت
 قدیم دران دیار باشد رسیده اند و صاحب زاده گویدان بهزاران شادمانی
 بتمنی دریافت ملازمت از روی امید بساحت بلخ آورده بدینند
 و عرصه آن سلطنت از وجود بی سوء اشرار نابکار و فجار تیره روزگار
 اوزبکانه تنگ چشم ظاهر و باطن و المان بی ایمان را پرداخته اند
 و رعایا و کشاورزان احتمالت یا بند بس ناپسندیده است - اگر
 طاقت بی التفاتی ما که کوه را از جا درازد و آسمان را از گردش
 باز دارد در خود می یابد دیگر بار بابر از این ملتحمص پردازد - و الا
 پیرامون این التماس که سرمایه زیانکاری دین و دینی ارسطو و
 باعث بر هم خوردگی گری که بعضی عنایت الهی صورت یافته
 نکرد - و بودن بلخ بخود قرار دهد - و باستصواب امیر الامرا در نظام
 و تسق آن دیار - و نگاهبانی سکن آن از اهل تمد و فساد بلخی
 که در جمیع امور طریق ابقه عدالت و احسان مرعی
 و منظور باشد مسمعی جمیله بتقدیم رساند - با وجود گزارش
 چنین مقدمات هوش افزا پادشاه زاده از خواب غفلت در
 نیامده بار دیگر عرضه داشت نمود که تا یک مرتبه باستقام
 سده سنیه کامرانی و عتبه علیه جهانبانی نرمد و مطالب و
 مقاصد خود را بحضور معروض ندارد بهیچوجه درین ملک
 نخواهد ماند - و بهادر خان و اصالت خان را که بعد از هزیمت
 نذر محمد خان و آواره شدن اوزبکبه از شبرغان باند خود راهی
 گشته بودند و بایستی یکماه بنکه بیشتر دران مرزمین برای
 بند و بصد مهمات شبرغان و چشمتو و میمنه و اند خود و تعیین

چنانچه تاریخ نامه‌های باستانی ازان باز گوید بمحض تدبیرات
 صایبه و آرای ثابتة خدیو دور بین و خداوند صواب گزین نصیب
 گشته بود بنام آن عالی نسب که جز نام سرداری و پادشاهزادگی
 که آن هم بدولت انتصاب باین ذات مقفیس است داری چیزی
 نبود شد. از عدم ثقت و تانی که از لوازم، نا آزمونی و بجزوانی
 است و هجوم ملازمان خوش آمد گو که در لباس خیر اندیشان کار
 بدخواهان بتقدیم میرسانیدند این فکوی نامی ببدنامی مبدل
 ساخت. و بعد از در آمدن بلخ نخصت مقصدی که بملازمان بهاط
 حضور معروف داشت این بود که یکی از بلندگان معتمد بنظم صوبه
 بلخ معین کرده تا این ملک را بدو باز گذاشته بسعادت تقبیل
 آستان خواتین پناه مستعد گردد. این التماس دور از کار بی جای
 بی وقت بر خاطر خورشید متأثر بسیدار گران آمد. و در جواب آن
 فرمان مقدس صادر گشت که هرگاه مکرر در محفل اقدس مذکور
 شده باشد که پس ازان که این ملک که فتح آن مفتاح تسخیر
 توران است بعنایت بیغایت دادار کار ساز داخل ممالک محروسه
 شود بار عطا خواهیم فرمود و لشکری که برای انجام این مرام بار
 همراه است امثال نیز با اوردان ملک خواهد بود اظهار این
 خواهش ناروا و امدیت ناسزا باین زردی پیش ازان که این ملک نو
 کسوده بضبط در آید و حصون و ثغور آن استحکم و انسداد یابد و
 تهاجمات جا بجا بنشیند و خاطر از حصول انتظام و اتصاف بجمعیت
 گراید و معامله نذر محمد خان منقح گردد و لشکری که بتعاقبش
 رفته معارفت نماید و الوسات و او یمقات چغتا ئید که پس از برلوان

صراحت گشتند - و به عبدالله بیگ پسر دیگر او نیز منصبی در خور
عظمت شد *

گذارش النماس پادشاهزاده مالی نسب مراد بخش رخصت مراجعت بدرگاه کبلاطین بنه و آنچه بران مترتب شده

هر که بحلیه رای ثابت و رویت صائب و تثبیت در امور
ملک و ملت و آئینی در شورون دین و دولت متحلی طاعت همگی
انعال او بر نهج سلیم استقامت و طرز تویم سلامت بروی کار می
آید - و هر که ازین نوعت جلیله بی نصیب افتد هر چند برای
انصراف و هجرت و انجام معاملات سخن و آلام نباشد روی خود و
بهدود نه بیند - و نتیجه جز ندامت و خجالت بران مترتب پذیرد
مصداق این مقال احوال پادشاهزاده مراد بخش است - آن
والا تبار پس از آن که بدائید ایزدی که همواره پیشکار این دولت
ازل بنیان است - و تیسیر مردمی که همیشه کار گزار این سلطنت
ابد میعاد - چنین ملک دشوار کشا بکندر ستمیز و آریز بتصرف
اولیای دولت فاعره در آمد - و بمیلان نیت داد طویب پادشاه
ملک کاه - کنگه آن دیار که پیوسته دستخوش حور اوزبکده و پاسال
سقم المانیه بودند بر فاهیت و جمعیت گرانیدند - و چنین فتح بزرگ
و کهایش سترگ که تا امروز به بیج یکی از سلاطین هندوستان
بهشت نغان میسر نشده بل تا حال اصلا اشکوری ازین طرفیان - و
نرفته تا به جنگ و جدال و حروب و فذال و فتح و کهایش چه رمد

خلیل الله خان بعد از گشایش غوری او را مصحوب ابراهیم حسین
ترکمان بدرگاه خلیق پناه روانه ساخته بودند با هر پسر شرف
استلام مدد سنیه دریافت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و
منصب هزاری پانصد حوار و مرحمت احب و انعام بیست
هزار روپیه کامیاب گشت .

هفدهم [جمادی الثانیه] سید خان بهادر ظفر جنگ که
بحکم معنی از قندهار روانه آستان گردون مکان شده بود سعادت
گورنش دریافتند هزار مهر نذر و هزده احب پیشکش گذرانید .
نوزدهم [جمادی الثانیه] بعرض مقدس رسید که فیلدار خان
که با امر اقدس با ملازمان غره ناصیه خلافت پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر برای صید فیل به دهرود و چانپانیر رفته بود
هفتاد و سه نل از نرو ماده صید نمود .

بیست و سیوم [جمادی الثانیه] صدرالصدر سید جلال را بعطای
دو اسپ از طویله خاصه با زین طلا و مطا و راجه و اجرپ را
بعنایت جمدهر مرصع و گوشواره سروارید و باضافه پانصدی ذوات و
پانصد حوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد حوار - و تباد مذکور را
بمرحمت اسپ با زین نقره - و شمس الدین ولد مختار خان را
بخلعت و بخشگیری اهدیان - و میر صالح ولد میر عبد الله مهکین
قلم را بانعام دریست مهر مباحی گردانیدند - منصور حاجی که قلعه
ترمذ را بعساکت خان مبرده ببلخ آمده بود بصدارت بلخ که در
زمان نذر محمد خان نیز بدو سفوض بود و منصب دو هزاری هزار
حوار - و محمد محسن پسر گلن او بمنصب پانصدی دریست حوار

و کثافت فیروزی اولیاد این دولت بلند صولت از عرضه دانستی
 بهادر خان و اصالت خان بکرامت اصفا و افغان پیشگاه سرپر جهانمائی
 رسید - بهادر خان بخلعت خاصه و باضافه هزار سوار دو اسبه سه
 اسبه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و بانعام
 فولک روپیة نقد از خزانه بلخ - و اصالت خان بخلعت خاصه
 باضافه هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار - و مهیس
 داس راتهور بخلعت و به اضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری
 دو هزار و پانصد سوار - و راجه جیرام بخلعت و منصب هزار و
 پانصدی ذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه - و هر کدام
 از روپ حنگه راتهور و وام حنگه راتهور درار روپ حنگه چندراوت و
 حیات ولد علی خان ترین بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار - و علال ترین بخلعت و باضافه پانصدی
 ذات بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار - و هر یکی از سید محمد
 ولد سید افضل و مهیس داس تایب راجه گچ سنگه بخلعت و از
 اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار - و سید مقبول عالم
 بخلعت و منصب هزاری چار صد سوار سرافراز گشتند - و
 محجب سنگه ولد ستر سال و چندر بهوج چوهان و چندر بهان نروکا و
 سنگرام سنگه نبیره راجه مانمنگه و نیکنام عم بهادر خان و سیده
 چارون و بلوی چوهان و مقصود بیگ علی داشمندی و سید محمد
 ولد سید غلام محمد مهدی و گویند داس خاندورانی و عنایت
 برادر بهادر خان و نذر بیگ ملدوز باضافه منصب سرافتخار
 سرافراختند - و هم قلعه دار غوری تپاد میر آخری که قلیچ خان و

پوشیده نماند که اگرچه اموالی که اوزبک و عمان از رعایا و احشام بنهب و قاراج فراهم آورده بودند غارت زده لشکر اقبال شد لیکن اگر بهادر خان و اصالت خان بفتح قناعت نکرده با افواج قاهره تعاقب می نمودند همالدا هم نذر محمد خان با سبحان قلی و تئلق اسیر می شد - و هم تمامی مال و مواشی گرد آورده زمالان غارت گری با همگی عدال و اطفال ایذا بدست میجادهان لشکر فیروزی می افتاد - بعد از سه روز ظاهر بکاول که از قبل نذر محمد خان در چپکنتو و میمنه بود - و خواجه کمال از باب اند خود و میرم جان میرشکار با گروهی که همراه از نگاهبانی گذر کلیف می نمودند به شهرخان آمده این در سردار جداکار را دیدند - و از گفتار خواجه کمال محقق شد که نذر محمد خان بعد از رسیدن اند خود قاسم پسر خسرو را که آنجا بود با اتالیق او محمد قلی ولد کلباد بهادر که در خدمت حضرت عرش آشیانی آمده بود و جمعی دیگر با خود برداشته برفقاء پیشین و پسین بی توقع و درنگ از اند خود بصوب سرد راهی گشت - بقیه احوال خان در مجلس بتفصیل گزارش خواهد یافت - مجلس این است که از آن باز که خان برفاقت جمعی که در لباس دوستی و یکرنگی همه اصحاب دشمنی و در روزی سرانجام می نمودند روی امل از عقبه علیا و مدد والا برتاعت - جز نکبت و مفاقت در چار روز کمر او نگشت •

• بیت •

چو دازون شود سرد را روز کار • همه آن کندکش نیاید بکار

و چون هشتم جمادی الثانیه حقیقت جدکاری و جان سپاری

تعلق تمام داشت - و هر دو باخان از بلخ برآمده بودند - و خان یا پسر خود تعلق محمد و چندی از اوزبکان و غلامان و خدمتگاران که با او همراهی کردند با مرادان پریشانی بجانب اندخوید شدافت - و تردیعلی قطغان و اسد بیگ درمان و جمعی از اوزبکان پیمان قلی را با خود گرفته بجانب چارچو و بخارا گریختند مجاهدان لشکر اقبال تا نگاه اوزبکان که قریب چارکروه بود رفته چون دریافتند که مذاکیرب از هراس جان در هیچ جا آنان باز کشیده توقف نگزیدند در شیرخان فرود آمدند - که تا رسیدن خبر منقح نذر محمد خان و اوزبکان بضبط آن حدود پردازند - و همین که خبر توقف ایشان دریابند باز بصرعت شامه کار این بد حالت چغد را باختمام رسانند - چون اوزبک و امان اسوایی را که باز رعایا و احشام بترکناز و دست انداز گرد آورده بودند - و باستماع خبر وصول افواج قاهره آنها پیش انداخته راهی شده بعد از هزیمت نیارستند بدر برد - و بدست و پا کردن بسیار عیال گریزانیده مال بجا باز گذاشتند - همگی آن اموال بدست مبارزان لشکر منصور افتاد - و حاجی بی برادر اوراز بی و جمعی اوزبکینه که در چلیچکتو و میمنه بودند خبر هزیمت و فرار نذر محمد خان شنیده نیز علان شکیبائی از دست دادند - و بیشتر اندوختههای خود را گذاشته بجانب چارچو گریختند - و از برکت عدالت و میامن نصفت پادشاه دین پناه بسیاری از رعایای بلخ و بدشهان و هزار جاتی که درین مدت امیر ستم و کسیر جور این گروه ظلم هزوه بودند از گرفتاری برکناری رحینند *

افواج میرزای بغوطنی که هنگام رخصت ده هزار سوار بودند و درینوقت با هر دو سردار زاده هرچار هزار فرسیده از شهرغان چارگروه پیش آمده سه فوج ترتیب داد - از الجمله یک فوج را که اعیان آن محمد بیگ برادر بانوی دیوان بیگی و عاشورقلی حاجی و عبد الله سرا و محمد بانوی یابو و حاجی بیگ میرزا باغی و دوتم حاجی تباوی و یعقوب چوره باشی تباوی بودند در غول با خود نگهداشت - و فوج دوم را بافتاق محمد و حاجم دراز اتالیق او و خوش درمان دیوان بیگی او و شاه محمد بی قرعبر و داوچه بی و چندی دیگر برانغار - و فوج سیوم را با سبحان قلی و قره یعلی قطغان و یادگار دیوان بیگی خویش برادر دیگر بتقی دیوان بیگی و آمد بیگ درمان که پیشتر قراول بود و بای محمد ایشک آقا پاشی و دین محمد فولادچی و غیر اینان جوانغار ساخت - بعد از رده ارائی مبارزان طرفین همین که بان اندازان و تفنگچیلن عسکر منصور یک مرتبه بان و تفنگ سردادند و چندی از فوج غنیم بضرب بان ره گرای نیدستی گشتند فوج برانغار و جوانغار از شنیدن این صدای مهیب و آدای غریب که زهرا شیر را آب کند پای ثبات از دست داده رهگرای فرار که پیشه این گروه بی سپر و قرار است گشتند - نذر محمد خان نیر از دیدن این گریز بی ستیزد بر تاننه عذمان گردانید - جوتی از خون گریزنگان فوج او که به یک تازی میان افواج نصرت امتزاج در آمده لختی را مجروح و چندی را مقتول ساختند روی رستگاری ندیده ره سپر نیدستی گردیدند - و ازینجمله است ابراهیم بکول و محمد امین کتابدار که خان بدو

کچھ سنگھ می ہوں و زای قلو کچھند مدیکھاوت و مدیکرام سنگھ راجاوتھ
و گوبند داس خان دورانی و بلوی چوہان و چندی دیگر را کہ
یہی زخمست پادشاہزادہ و امیر الامرا برای اظہار جوہر حماسہت
و حمیت ہمراہی گزیدہ بودند - و از سادات سید محمد ولد
سید انضیل و سید نورالعیان پسر سید سیف خان و سید شہاب بن
سید غیرت خان و سید مقبول عالم و غیر اینان و جمعی از
تائیدان خویش را با نیک نام عم خود ہراول گردانید - و قرار داد
کہ نیک نام با ہمراہان پیش روی او و راجپوتان در دست راست
و سادات در طرف چپ نیک نام صف کشیدہ می رنڈہ باشند -
و حدیث ترین و عادل ترین و جمال خان نوحانی و بہار نوحانی و
جمعی دیگر را بطرک ہمین خویش مقرر گردانید - و اصالت خان
نیز در جانب چپ بہادر خان با احدی دیگر از ہمراہان فوج شدہ
راجہ جیرام و جگرام ولد ہردیرام کچھواہہ و عجب سنگھ واک سرسال
و چتر بہوج نیرنگ لکمپن سیرن چوہان و چندر بہان نرکہ و سید
چاون و سید محمد ولد سید غلام محمد مہدی و مقصود بیگ
علی داغمنڈی و نذیر بیگ سلہوز را کہ در فوج او بودند ہراول
ساخت - و ہر در سردار افواج را توزک نمودہ برابر یک دیگر
راہی گشتند - و اوزبک و الامان کہ مرہب ۵۵ ہزار کس در شہرغان
فراہم آمدہ بودند پس از آگہی بر رسیدن افواج فیروزی بیشتر
از بیچم امیر شدن عدال و بغارت رفتن اموال پچامبانی پرداختہ و
عدال و اموال پیش انداختہ بہ ہند خود سو راہی گشتند - و کہتری
رفاقت خان نمودہ آمادہ پیگر شدند - خان از شہرغان خبر وصول

قطغان دیوان بیگی خان مذکور پسران او را بی و اسد بیگ در میان
 و دیگر نوکران خان و اوزبکائی که در باغ و نواحی آن بودند و از
 اصفاء صوت قرب و رسول عساکر ظفر مآثر خان را گذاشته رفته باهشام
 آلچین و قطغان و درمان و مینگ و قلماق و غیر ایغان که این روزی
 دریای آمویه توقف داشتند در شبرغان فراهم آمده آند - و بخان دران
 گروه بی شکوه درآمده با تفتاق این جماعه خواهش نمود دارند - و باین
 انداز سپاه چلیچکتور میمنه را نیز طلبیده - بهادرخان و اصالت خان
 صلاح کار درین دیدند که بهرعت تمامتر رسیده جمعیت این
 جماعه بی حمیت را پراکنده سازند - و رده آراسته نگذارند که بخان
 کرمک رسد - و در شبرغان پای قرار استوار کردند - بذا بران یک
 پهر روز مانده سوار شدند - و تا دو دنیم پهر روز دیگر هیچ جا بخان باز
 نکشیدند - و چون فراس مبارزان جدکار از نوردین راه دراز و
 مصاعد دشوار گذار و منازل ریگ بوم بی آب و ندیدن آسودگی
 بعد از رسیدن بلخ آن روز زیاده بران یاری حرکت نداشتند در موضع
 غوطی که شش گروهی شبرغان اامت فرود آمدند - و از گفتاری بی
 از قراولان اوزبک که هنگام نزدیک رسیدن کتابت انبال بغوطی
 گرفتار گشته بود حقیقت لشکر مخالف و خواهش رزم بنازگی
 دریافته فردای آن دو شبه دوم جمادی الثانیه بعزم رزم این
 مخالفیل همان بدست فیروزی و پا برکاب بهروزی درآورده راهی
 گشتند - بهادرخان قول شده از راجپوتان مهیص داس راتهور
 دروپ سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و راروپ سنگه چندراوت
 و راجه لرسنگه راجارت و مهیص داس دیگر که بدتر با راجه

بود پانزده پانصدین ذات بمنصب دو هزاری در ریخت موار
مریله گردانیدند - میرزا محمد ارباب حمرقند را بمرحمت
خلعت و اسب و انعام دو هزار روپیه برنواخته برای تسلیت بعضی
رعایا و مکان بلخ بدان جانب رخصت فرمودند - پنجمه پردازان
پنجاه هزار روپیه انعام شد - بعضی بیگ برادر الله دوست کاشغری
دو هزار روپیه مرحمت نمودند *

نبرد نمودن بهادر خان و اصالت خان به نذر محمد خان و شکست یافته گریختن او بصوب خراسان

چون نذر محمد خان از بخت خفته و خرد آشفته و دیگر
بواعث وحشت و وسواس روی امید از قبله اقبال و وجه آمل که
سلجاق سلاطین جهان است و مجمع خواقین دوران بر تانته قریب
در بهر روز پنجمشده بیست و هشتم جمادی الاخری او اخر سال
گذشته عارفراز برخود پهنندیده از بلخ برآمد - و سه بهر روز
مذکور پادشاهزاده والا تبار و امیر الامرا آگاه گشته بهادر خان و
اصالت خان را بهمهران بتعاقب اوروانه گردانیدند - این کار
طلبان اخلاص مندر بسرعت هرچه تا متر جریده رو بمقصد نهادند
و از شدت گرمی هوا هر روز بهر آخر موار شده رهی را دیده
تا بهر اول روز دیگری انفصال راه می نوریدند - در هر منزل
لغنی از همهران او گرفتار می گشتند - میوم روز از گذارش
یکی از غلامان خان که اسیر گشته بود دریافته آمد که تره یعنی

حال این تاریخ جهت از عقل دانشور نصیر
گفت باطبعش / راه تعبیه کلی نکته یاب
والی توران یوز از ملک توران و انگهبی
ثانی صاحب قران بنشان بجایش کن حساب

روز دوم این بزم خجسته پادشاهزاد گرامی نزار خلعت
خاصه با نادرچی طلا دوزی مصحوب عمر بیگت گرز بردار و با میرالمر
خلعت خاصه با نادرچی طلا دوزی بدست نجف قلی نوکر او
عنایت نموده فرستادند - و نجف قلی بمرحمت خلعت و اسب
و انعام هزار روپیه هر بر ابراخت - درین روز میمنت افروز علامی
محمد الله خان را باضافه هزار سوار بمنصب شش هزاری چار
هزار سوار توازش فرمودند - و خسرو محمد بدیع پسر خود را
شرف اندوز ملازمت سراسر سعادت گردانید - مظهر الطاف الهی
او را بعنایت خلعت و جبهه مرصع و خنجر مرصع و اسب با زمین
مطایر بلذت پایگی بخشیدند *

پنجم جمادی الثانیه شمس الدین ولد سخنارخان از بلخ آمده
تغییل آستان معنی نمود - و عرضه داشت پادشاهزاد والا تبار با
مفتاح قلعه بلخ بد نظر خورشید اثر در آورد *

هشتم [جمادی الثانیه] خسرو صد اسب و دریمت
مادیان و پانزده امتر بطریق پیشکش گذرانید - ازل میان نه اسب
و صد مادیان بصرف پذیرائی رسید - حیات خان را بمنصب دو
هزاری هشت صد سوار از اصل و اضافه - و ملا علی الملک را که از
قواعد نجومی استخراج این فتوحات نموده بعرض مقدس رسانیده

ایمان که برخلاف ساطین دیگر مواد غفلت و غرور را اسباب
 آگهی حضور ساخته لحظه از درگاه بی نیاز حقیقی غافل نیستند
 در برابر این عنایت الهی سجدهات شکر بجا آورده اند - و باریاننگان
 بارگاه خلعت مراسم مبارکباد بتقدیم رسانیدند - صدای تهنیت این
 نائید پنداری و آوای کوس این تیسیر آسمانی از خاک باغلاک
 رسیده گوش افروز ادانی و اقامی گشت - و با منر معنی گرامی
 جشن این فتح نامی تا هشت روز آرایش داشت - و درین ایام
 هفتگانه اسباب عشرت و شادمانی و ابواب کام بخشی و کمرانی
 آماده و کشاده بود - اولیاء دولت والا و بندگان اخلاص گرا بعنایت
 خلعتها و اضافت مناصب کامیاب گشتند - سخن پردازان معنی
 طراز فصاید فرا در گزارش تهنیت و تاریخ بکرامت استماع معاصم
 جهاننداری که همواره شاه راه بشایر یاد رسانیده - بجوایز گرامند
 دامن امید برآمودند - از انجمله این تاریخ نصیرای شیرازیست
 بطریق تعمیه . . . بیت .

شکر لله کز عنایات خداوند جهان
 کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب
 پادشاه غازی عادل شهنشاه جهان
 آنکه کرد او را جهان از جمله شاهان انتخاب
 گشت بر تسخیر عالم ثانی صاحب قران
 ایزه او را کرد در کشور متانی کامیاب
 در دلش دزم جهانگیری شبی گریگند
 گیرد انبیاشر جهان را صبح پیش از آفتاب

پانجم ساسی و الغاب گرامی پادشاه دین هرور آسمانی پایه
 گردانیدند - و وجوه دراهم و دنانیر را بفروغ نقوش نام نامی
 شهشاه عدل گستر برانروخته لختی ازان نقود میمنت آورد
 بآستان اقبال فرستادند - در همین تاریخ فرخنده محمد محسن و
 عهد الله بیگ پسران منصور حاجی چغتای قلعه دار پرمند که
 سال فوازدهم جلوس مقدس از قبل نذر محمد خان برسم حجابت
 بکابل آمده از اتمام پادشاه منعم دامن امید برآمده مراجعت
 نموده بود بهلازمیت پادشاهزاد و الا تبار رحیده عرض داشت پدر را
 که منبری از فرمان برداری و خدمت گزارایی اولیاء این دولت
 بلند صولت بود گذرانیدند - آن والا گهر پارمال خلعت و نشان
 عطونت با پسر خورد او و ملزم خود مطبئن و مستمال ساخته قرار
 داد که تا حارس قلعه ازین طرف برسد او بمحافظت حصار ترمذ
 که آن روی آب آمویه است پردازد - و متعاقب اینان با تصواب
 امیرالامرا سعادت خان بن ظفر خان بن زین خان گوگلتاش را که
 از اخلاصندی و کار پزوهی پذیرایی تمهد این خدمت گشت
 با تاپینان او و پانصد پیاده تغلچی از سرکار والا - و میرزا کوهانی
 با پانصد موار و پیاده افغان که همراه او مقرر بودند بحراست آن
 قلعه راهی ساخت - و منصور حاجی را بمراحم سلکانه امیدوار
 گردانیده ببلخ طلبید - و چون روز مبارک فرشته دم این ماه
 مزده تحفیر بلخ از مرضه داشت علیمردان خان امیرالامرا که
 مصحوب نجف تلی نوکر خود بدرگاه خلیق پناه ارحال داشته بود
 بمصامع بشایر مجامع رسید - خدیو خدائش و خداوند حق

آغاز میمنت طراز مال دهم از دوم دور جلوس اقدس

متابش گوناگور و ندایش از شمار افزون دادار جهان پرداز
کریم کارزار را که نهم سال دوم دور جلوس اقبال مانوس بفران
خجستگی انجام یادت - و روز یکشنبه غره جمادی الثانیه سنه
هزار و پنجاه و شش مطابق بیست و چهارم تیر دهم سال این
دور اقبال بفرخندگی آغاز شد .

- دوم این ماه درون شهر بلخ مرکز ایالت نظرقرگردید - لویاء
درامت قاهره بوقت خجسته و هنگام مسعود ده مسجدی که
نذر محمد خان خارج دروزگ خانه خود بنا نموده است و دران
همگی اشراف و اهالی مانند طیب خواجه - که پسر حسن خواجه
مهین برادر عبد الوحام خواجه بن خواجه کلان خواجه جویداری
است - و هم نذر محمد خان خواهر دین محمد خان حلیان ار
است - و والد مشارالیه با پسر کلان خود یوسف خواجه درین هنگام
در بخارا بوده - و مثل سنگی خواجه ده بیدی و محمد صادق
خواجه ده بیدی که هر دو بکبر سن از دیگر خواجهگان در عزت و
اعتبار امتیاز دارند - و خواجه عبد الغفار ولد صالح خواجه برادر
هاشم خواجه ده بیدی - و خواجه عبد الولی معروف بخواجه پارما
که از اولاد خواجه محمد پارما است - فراهم بودند - قوایم منبر را

نهم سال (۵۳۳) . سنه ۱۰۵۹
 نیارود - بلکه از آنچه بود فی الجمله کم شد - ولله الحمد - که درین
 دولت خداداد بد مدت ازل بنیاد بندهائی که بمنصب پنج هزار
 ذلت و پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه سواران اذن هر کدام بیست
 و پنج لک روپیه می یابند - تا بعد از الله خان و علی مردان خان
 اصیرالامرا و دیگر بدش منصبان چه رسد - نوکر علوفه خوار این در
 برادر هفت هزار سوار بود - چهار هزار سوار از همین برادر و سه
 هزار از کبیر - یافت مراد نوکران ایمان بدین تفصیل بود -
 عبد الرحمن دیوان بدگی هشتاد هزار روپیه - یلنگتوش اتالیق
 هفتاد هزار - اتالیق بخارا همین قدر بل کمتر از آن - اوراز بی
 پنجاه هزار - بدگ اوغلی چل هزار - یافت دیگر نوکران ایمان قابل
 ذکر نیست - چون از نگارش حوادث و وقایع بلخ و بدخشان و چگونگی
 احوال کثیر الاختلاف نذر محمد خان تا اواخر ماه جمادی الاولی که
 خاتمه نوزدهم سال جاوس عالم آرای خاقان گیتی پدرا است خامه
 مطابق نگار واپر داخت - گزارش تمامه سوانح را که بعد ازین بر روی کار
 آمده به خجسته سال بیستم که بغرضی و فیروزی انعام پذیران
 باز گذاشت - این کار از دادار بی انداز نیست جهانشانی
 و صوت کشور گیری اولیاء این برگزیده خرد را وعب افزای
 سلاطین روز کار گردانان .

و جوارق او مغرز ساخته شکر المه عرب را بکوتوالی شهر و ضبط
 محلات و اوقاق همین گردانیدند - حاصل کل ولایتی که سابقا به
 نذر محمد خان تعلق داشت و الحال بتصرف اولیای دولت آید
 پیوند درآمده ترحین استقلال خان و آبلدانی ماک و دست کوتاهی
 ایماان از طهب و غارت با موافقت سال بجمع رجوه نزدیک بیک
 کرد شاهمی که پیش ازین اهل آن دیار بخانی و تنگه گذارش
 می نمودند بود - که قریب بیست و پنج لک روپیه باشد - از آنچه
 قریب شصت لک شاهمی که نزدیک پانزده لک روپیه است حاصل
 بلخ و مضامین آن - و قریب چهل لک شاهمی که نزدیک ده لک
 روپیه است محصول بدخشان - و توابع آن بر تقدیر عدم موافقت
 فصول بیست لک روپیه یا چیزی زده - و پس از آن که نذر محمد
 خان هر قوشی غارت زده اوزبک و المان گشته از آنجا سرانیمه بدلیخ آمد
 و از امثالی این کلور نعمتان قلعه نشین شد - و برای بر آمدنش
 از قلعه بلخ نماند - تا بضبط چه رسد - مملکت از دراز دستی این
 کوزه اندیشان جدا پدش در بوبرانی نهاد - و رفته رفته کار بجائی
 کشید که بعد از در آمدن ولایت بتصرف اولیای دولت بلخ دولت
 حاصل آن در نخستین سال بخصف سابق و در در یمن بر بوع رسید
 و محصول ماروا الذهر که با نام قلی خان متعلق بود بهمین قدر -
 هر چند هنگام قسمت بنگ حصه برادر بزرگ با اعتماد وسعت و
 حاصل پیش بود اما حاصل بلخ و بدخشان از پرداخت نذر محمد
 خان و سعی او در تکذیر زراعت و تویر عمارت افزون گردید - و
 محصول ماروا الذهر از فارمانی و بی پروائی و آن آن دو مغزونی

صنادیق می نهاد و تفصیل عدد و وزن آن بر قرطاسی بخط خود
 نوشته در آنجا می گذاشت - تا هیچ یکی از تحویلداران بران آگاه
 نگردد - و نشود که در دفاتر نگارش یابد - مقالید آن در صندوقچه
 کرده کلیدش را پیش خود نگاه میداشت - لیکن آنچه از متصدیان
 اعمات و تحویلداران که امروز بیدمن بندگی درگاه والا حکم اقلدزالد -
 از روی تخمین ظاهر شده این است - که همگی اندوختهایی او
 از نقد و جنس نزدیک به هفتاد لک روپیه بود - از انجمله افزون از
 دوازده لک روپیه بسرکار اقدس آمد - و قریب پانزده لک روپیه
 در بخارا هنگام فرار او از قرشی به بلخ بتاراج رفت - قلیلی صد العزیز
 خان متصرف گشت - و بدشتری لشکریان و المانان و دیگر غارت
 گران بردند - چنانچه ترازو شد - از چلوسه لک روپیه باقی پاره وقت
 اضطرار در مواجب سپاه خود صرف نمود - و اکثری پیش از داخل
 شدن عساکر قاهره در بلخ به ده پانزده روز اوزبکده و المانیه و قلماق
 و اروسان بحضور او که در دمع اینان در مانده بود غارت نمودند - اگر
 تیر و کمان گرفته بمحافظت ابواب حایرهایی خزانه پرداختی
 یغماچیان پشت آنرا شکافده بردندی - و اگر بمقرب رفتی در شکافده
 گرفتندی - و پادشاهزاده والا گهر و امیر الامرا بهرام را که در ارتکاب
 مغیبات قرینه برادر کلان خود خسرو ارشد اولاد نذر محمد خان است
 و ازین رهگذر بر رفتن پدر واقف نگشته - یا او چه پائی نیارست نمود
 و عبد الرحمن پسر دیگر خان را با رستم ولد خسرو که هر دو در ارک
 نزد عیال او بودند طلبیده هر سه را پناهرا سپ خان رگرشاسب
 برادر او حواله نمودند - و مردم معتقد بمحافظت ازواج و بنات

که همراه ایشان مقرب بودند به استقبال تمام روانه گردانیدند. و راجه
 بیتهلداس را با سایر راجپوتان از جمله فوج هراول پیش
 خود نگاهداشتند. و مهیس داس و روپ سنگه و رام سنگه و الهوران
 و جوتی دیگر از راجپوتان بفرزونی کار پژوهی و دیگر طلبی بی رخصت
 همراه این فوج راهی گشتند. و چون پادشاهزاده عالی نسب و
 امیرالامرا از جهت اشتغال بتعمیر لشکر بقصد تعاقب فرصت گرد
 آوردن اموال نذر محمد خان نداشتند و رستم خان و محمد قاسم
 میرانش که درون قلعه بودند از آنرو که تا فرستادن خبر پادشاهزاده
 و رسیدن جواب روز آخر شده بود. از بیم آنکه عباد ضبط از قرار
 واقع بغفلت نیاید و موجب بازخواست گردد بآن مقید نشدند.
 لختی اموالش بتاراج اوزبکن فرصت جو و سکنه شهر رفت. روز
 دیگر پادشاهزاده والا تبار و امیرالامرا خلیل الله خان را که همان
 روز از غوری آمده بود با ملتفت خان و شیخ موسی گیلانی و
 محمد مقیم و قاضی نظامی کریرودی برای گرد آوری اموال
 او فرستادند. دوازده لک روپیه از مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات
 و جزآن و قریب دو هزار دینار اسب و مادیان دست اند شتر
 فر و ماده بضبط در آمد. او از فرزونی اسماک و اودانات. و
 فراوانی تفکی و خست. و فرط آز و شرة. و کثرت حرص و لوم
 دبی بهرگی از داد و دهش که لازمه سلطنت است. و اخذ
 هرچه هرجا بهر روش یافت. چندان اندرخته بود که هیچ
 یکی از نیاکن و املانش را میسر نگشته. اگرچه قبیل فراهم آوردند
 او از قرار واقع معلوم نشده. چه اکثر منخدرات را خود در

تا بنز سنگلور ضمیر از آگهی نیابند رفتن خود بیباغ مراد برای تهیه
 مراد ضیافت پادشاهزاد و والد دودمان شهرت داد. پیشتر خیمه بدانجا
 روانه ساخت - و مرصع کمری که در آن لعلی چند انداخته خویش
 نصب نموده بود از کمال دل به تنگی بر کمر بسته بالای آن زره
 و بر روی زره جامه پوشیده و برخی دیگر اشیای نقد از اعرافی و
 طلا و جنس از قسم لعل و غیره نیز همراه گرفته با دو پسر خود
 سبحان قلی و قتلوق محمد و چندی از اوزبکان و غلامان بوقت
 ظهور بیباغ مراد نهاده از آنجا راه فرار پیش گرفت - و چون حصار
 شهر بلخ بس وسیع است و پنج و نیم کروزه دور آن - و رحتم خان
 و محمد قاسم میر آتش که بجهت محافظت بقعه در آمده بودند
 دروازهایی هشتگانه آنرا چنانچه باید ضبط نکرده بودند - و مردم
 بحراست بعضی ایواب نگاهداشته - و برای محافظت برخی در پی
 فرستادن بودند - و سوارانی خان در حالت امن و رفاهیت از دیگران
 امتیاز نداشت - تا باین هنگام که هنگام هرج و مرج گرم بود و او
 دل نهان فرار گشته چه رسد - دولتخواهان درون و بیرون برگر بختن
 آگاه نماندند - تا آنکه بعد از نماز پیشین مقصود بیگ قلی
 دانمندی بر کیفیت حال مطلع گشته این ماجری بامیر الامرا
 رسانید - و امیر الامرا بخدمت پادشاهزاد جهانیان رسیده حقیقت
 منقروض داشت - از آنجا که تنظیم و تنسیق بلخ چنانچه باید نشده
 بود - و درون و بیرون آن از اوزبکیه و دیگر نژده ساکن خالی نگشته
 پادشاهزاد و والد تبار رفتن خود را با امیر الامرا و تمامی لشکر
 بدعانب مصلحت ندیده - بهادر خان و اصالت خان را با گروهی

براسم ضیانت بتقدیم رساند . و اگر بی تکلفانه همان روز بمنزل
 با تشریف آرند روز دیگر ما را مهمان خود سازند . اگرچه در ظاهر
 از هر دو جانب سواپی آنچه ننگاشته آمد مذکور نشد . اما برخی
 نزدیکان نضر محمد خان بعد از اضران سعادت آستان بوس در محفل
 معلی پر گزاردند . که چون اسحق بیگ نویت دیگر بخان پیام
 رسانید در افتاد مجلس متغیر گشته از فرط انقباض خاطر بطعامین
 که فرموده بود حضار محفل را مشغول داشته خود بخوردن آن
 فپرداخت . و مردم او هر چند دور تر بودند و آنچه بر می گزارد
 اصنامی نمودند . لیکن از دیگر گویهی احوال او در یادند که غالباً
 از کبر سن متوقع بود که پادشاهزاده والا تبار بمجرد رسیدن یکسر
 بمنزل آورنده همان روز مهمان میشدند . و از آنرو که این معنی بفعل
 نیامد چه بودن خان در بلخ بدین آئین معلوم دلخواهان نبود .
 و حکمی از پیشگاه خلافت حاصل نکرده بودند . و چندان رفتن را
 در شهر تازه فتح شده از حزم و احتیاط دور دیدند . مخان آزرده خاطر
 گردید . بهر حال چون هنگام زوال دولت و زمان انتقال حکومت او
 رسیده بود . در رشته عاقبت بدینی و صواب گزینی از دست و آهسته
 دل نهاد فرار گشت . و عمار گذاشتن زن و فرزند بر خود پندیده
 از سرزنش و نگویش جهانبان تیندیشید . و خود را مصداق
 مضمون این منظوم .

• شعر •

ببین آن بی حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیک بختی
 تن آسانی گزیند خوشتن را • زن و فرزند بگذارند بختی
 که بسان مثل مشهور و سمر مذکور زبان زد روزگار است گردانید . و

روز پنجم پادشاه پادشاهزاده عالی نسب و امیرالامرا و دیگر سران لشکر فیروزی با عساکر اقبال و اقبالی کوه تمثال در کمال شوکت و عظمت ببلخ راهی گشتند - سکن آن سرزمین که هرگز چنین لشکر گران را بدین گونه آرایش و نمایش ندیده بل شنیده بودند از مشاهده فیلان صاحب صوت برق سرعت با جلال مجمل پزیر بخت و برگستوانها و پیرایه های سیمین و انواع دلاوران زره و زره گستر با یراقهای مرصع و طلا و خنول باد حرکت با ستام زرین و میمین - و انواع نشانهای زر نگار و زور پیداهای تفلگچی و باندار و بسیاری کوس و علم و اینوهای خیل و حشم بشگفت در ماندند - و پادشاه زاده گرامی نژاد رحمت خان را با محمد قاسم میر آتش و مردم توپخانه تعیین نمود که بقلعۀ بلخ در شده و بضبط مداخل و مخارج و حراست زیر دستان پرداخته شهر را بدست در آورند - و آوای کورکۀ معدات و نوای نای درامت خاقان جهان پرورد پادشاه عدالت گستر دران بلده که دستخوش جور و طغیان اوزبکان گشته بلندی گرا سازند - و خود بچاکلی چار طاق که پیش دروازه شهر خوار حصار واقع است نزول نموده حکم فرمود - که انواع قاهره بآئینی که در مواری مقرر بود هر کدام بمحل خود فرود آید - و دیگر باره اسحق بیگ را نزد محمد خان فرستاد که چون خاطر مشتاق نگران صحبت سامی امت هرگاه از شهر برآیند آگهی دهند تا پذیره شده گرامی ملاقات دریابد - بعد ازل انگر خواهند آن روز بمنزلی که جهت نزول ایشان معین شده باشد همراه رفته صحبت دارند - و روز دیگر ایشان را بمنزل خود تکلیف نمود.

محمد خان باستقبال فرستاده بود بی آنکه در آنخواهان را پیر آمدن
 خویش آگاه سازند هر زده داخل معسکر شدند - و متصل دایره
 اصالت خان رسیده خواجه عبد الولی و خواجه عبد الوهاب و قاضی
 را نزد مشار الیه فرستادند - خان مزبور گزارش نمود که چنین آمدن
 لایق نبود با پستی بیرون معسکر توقف گزیده آگهی داد تا پذیره
 شده بآئین نیکو نزد پادشاهزاد عالمیان آورده می شد - و اصالت
 خان بخدمت پادشاهزاد و الاتبار رفته حقیقت بر گزارد - چون راه
 دراز نور دیده شده بود و از خیمه هر چه رسیده تمام برپا نشده
 زمانی در طلب ایشان که در منزل اصالت خان نشسته بودند
 توقف رفت - پس باز آماده شدن جا اصالتخان با آوردن سامور
 گردید - و اسیر اسرا بشارک آن والا گهر تا در دیوانخانه پذیره شد -
 و پادشاهزاد گرامی نژاد اعزاز نموده بر سوزنی که دست راست
 مسند گسترده شده بود نهادند - و مراسم مهربانی بجا آورده بجهت
 اطمینان خاطر نذر محمد خان و نزدیکی اعتماد ار باضال بی امهال
 خدیو دوران عنایات و عواطف خاقانی و پایه منجی و قدر دانی
 حضرت جهانبانی مبین ساخته بر گزارد - که بخان بگوئید که از پیشگاه
 خلافت لشکر اقبال بامداد و اعانت آن والشان رسیده هر نوع
 مددی که مطلوب است از قوت بفعل خواهد آمد - و بعد فراغ
 ازین کلمات خلعت بر خنجر مرصع و اسپ با زین طلا به بهرام و
 خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا به سبحان قلی و بهمرهان
 خلعتها داده رخصت نمود *

بیست و هشتم [جمادی اولی] مطابق بیست و یکم تیر ماه

اظراف و جوانب او بودند دیده باندیشہ آن کہ مبادا فرصت یافتہ
خان را از ہم بگذرانند - و اندوختہای او را غارت نمایند - حقیقت
بگرامی خدمت پادشاهزادہ عالی نسب نکاشته معروض داشت کہ
ہایلغار خود را برسانند •

روز چهار شنبہ بیست و ہفتم [جمادی الاولی] چون آنوالا تبار
از موضع قوش رباط کوچ نمودہ بآستانہ امام نزدیک رسید چوپک
بیک اوزبک کہ معتمد و ندیم نذر محمد خان بود خان او را پیش
از آصفی اسحق بیک بملازمت پادشاهزادہ والا گہر فرستادہ بامہدی
خواجہ و محمد امین خواجہ و شیخ مراد آمدہ مکتوب نذر محمد
خان رسانید - مشتمل بر آنکہ مملکت و احوال از ملتزمان آستان
خلافت است دورہ روزی مرا فرصت دهید تا بفاگیر سفر حجاز
پرداختہ از شہر برآیم - پادشاهزادہ جہانیان و امیرالاسرا آنرا خدمت
پنداشتہ در آستانہ امام کہ ارادہ نزول آن داشتند فرود نیامدند
و چون مریضہ اسحق بیک نیز منہی از آنچه نکاشتہ شد رسید در آن روز
یازدہ کردہ نور بدہ موضع پلاس پوش را کہ دو کرویہی بلخ است معسکو
فیدروزی گردانیدند - و اسحق بیک آمدہ دیدہ و شنیدہ خود را مفصل
معروض داشت - بعد از نماز مغرب بہرام و سبحان قلی پسران نذر
محمد خان کہ خان ایقان را با کرویہی از اکابر و اعیان بلخ مثل
خواجہ عبد الولی شیخ الاسلام و خواجہ عبد الوہاب کہ سابقاً رئیس
ہوک و خواجہ محمد یوسف برادرزادہ ہاشم خواجہ دہ بیدی و
قاضی احمد پسر میر مومن و بالتوی نیمان ہروانچی و یاشگر
اورہلت دیوان بیک سبحان قلی برادر باقی بیک دیوان بیک نذر

شدند - و بیست و پنجم پس از انقضای یک و نیم بهر روز بخلم
آمدند - دراب سپاه چون از کابل تا این منزل بیشتر در کوه و کتل
و سنگلاخ و طرق عمیرالعبور ره نوردی نموده بود - و در برخی منازل
که قصبه و عذیق دران نایاب بود خوراکی نیافته سختی از زبونی
و نظریه سقطگشت - معافیت منازلی که نگاشته شد و سی نگار و بکروه
پادشاهی امت که هر گروهی پنج هزار ذراع پادشاهی ۲
و هر ذراعی بعرض انگشت شخص محتوی الخلقه چهل و دو
انگشت است - از خلم که سه منزلی بلخ است پادشاهزاده جهانیان
و امیرالامرا عطونیت نامه خاقان دوران مصحوب اسحق بیگ
بخشعی موبد کابل به پدر محمد خان ارسال داشتند - و بیست
و ششم پنج کره قطع نموده بقوش رباط که راه آن نیز چول
و بی آب است - و آب منزل مذکور با کمال قلت گل آلود بود
رسیدند - و لشکریان بشدت تمام گذرانیدند - و چون اسحق بیگ
بسرعت هرچه تمامتر ببلخ شتافته نامه را به پدر محمد خان
رسانید از با احترام تمام آنرا گرفته مطالعه نمود - و از فرط نشاط
بر زمین راند که اکنون بمیامن عواطف علیا از بیم فتنه این جور
مکان نا میام حق نشناس رهائی یافته زندگانی تازه اندر ختم -
تمامی مملکت با رخصت و نمین ملک الیمین به بندگان عتبه
خلعت تعلق دارد - هرگاه پادشاهزاده نصرتمند تشریف آرند قلعه
را سپرده روانه کابل میباشم - پس از ادراک دولت حضور دستور می
گیرنده بحرمین مکرمین راهی خواهم شد - اسحق بیگ تشمت
اجوال پدر محمد خان و شورش ملک و هوشی اوزبکانی که هر

گزار است - هرگاه سلاله دودمان مجدد و ... - نقاره خاندان جزو اعتدال
 نمره شجره بخلیباری - شجره نمره کامگاری - خسرو گرامی بخلیبار
 آن در درج دولت - شایسته فرزند آن کوکب مستنیر میانی
 بهالت - بمقتضای مآل سگالی و عاقبت اندیشی بر یکتادلی
 که نمایین است اعتماد نماید - راز پیشگاه حقیقت انواع رافت
 و اصناف مطوفت جلوه ظهور دهد - در اعانت آن صدر نشین محفل
 اعتلا که عقل در بریدن و خرد صوابگزین دارند و سزوار تر اند با اعتماد
 چه منشاء این ماطفت و سبب این شفقت اند چون صورت بلند
 که نقیقه از دقایق رفاقت و صدانت غیر مرعی شود - پیوسته
 گلشن دوستی و راز آبپاری وفا مرسیز و شاداب بان *

اکنون عذرا گلگون خامه بشاه راه وقایع منعطف میگرددند

پادشاهزاده گرامی نژاد مراد بخش و علیمردان خان امیرالامرا
 که با انواع قاعره بیست و یکم جمادی الاولی از قندز بدلیج راهی
 گشته بودند روز اول چهار گروهی قندز در آتسرای - و روز دوم سه
 گروهی آتسرای بر ساحل دریای قندز که از جانب غوری آمده
 پنجگون می پیوندد در باغ جیش منزل نمودند - و بیست و هیوم
 موضع نزرقرغان که آن نیز بر ساحل دریای قندز واقع شده و مسافتش
 به پنج کوره است همه چول ز بی آب فرود آمدند *

بیست و چهارم [جمادی الاولی] بجکدلیک که بکنار جیحون
 نزدیک است و راهش شش و نیم کوره که آب دران نایاب است
 رسیدند - و چون از جکدلیک تا خلم که درازده کوره است رنگ بومی
 است بی آب درآبادانی بعد از یک و نیم بهر شب از انجا روانه

و لطف کامل باین نیازمند درگاه خویش کرامت فرموده - و از
 حوادثین روزگار بمزید مکنات و شوکت امتیاز بخشیده - از دارالسلطنه
 شهر بدارالملک کابل فهضت فرمودیم - چنانچه این بلاد طینه
 بیضت و درم ربیع الثانی مطابق هژدهم خرداد ماه مورد اعلان
 ظفر انجام و مستقر الویة نصرت آیه گشت - و درة التاج سلطنت
 کبری - مخافت الصدق خلافت عظمی - فروغ دردمان هشتت و
 نامداری - چراغ خاندان شوکت و بختیاری - سوید کامگار - مظفر
 بختیار - منصور نامدار - شاهزاده مراد بخشش را با لشکر بی کران -
 و هشر بی پایان - و سامان بیدار - و خراف انجام ازوزن از شمار - که
 لایق این دولت خدایان ازل بنیاد است رخصت نمودیم - که
 به بدخشان در آمده اگر ازون گزوه بی راهه رو جمعی را در یابد
 بسوا و باسا رساند - و جزای نکوهیده کردار و ناپسندیده اطوار اینان
 در کنار نهاد - والا متوجه پیش شده به تنبیه جماعه فساد کیش
 و تادیب طبقه تباه اندیش چه از المانان بلخ و بدخشان - و چه از
 گروه کانر نعمتان - که بر مهین پور آن سلاله دردمان چنگیزی
 فراهم آمده - و تیشه بر پایی خود زده - غارتگر دین و ملت خود
 گشته اند بپردازد - و هرگونه امدادی که آن در درج دولت
 خواهش کند بانجام آن کماینبغی قیام نماید - آن اختر برج کامگاری
 و داد را در مرتبه قصوی - و اتحاد را در درجه علیا - تصور نموده
 بی حجابانه بارجاع مطلب هنگامه آرای یکجبهتی - و باطلاع بر
 ضارب رونق افزای یکرنگی - کردند - که پادشاهزاد کامگار بهر نحو
 که در امداد اشاره رود بهوجب حکم اندس و ارشاد مقدس کل

مهال واقعی نمی داد - بفرستادن نامه و نانوشتن مطابق و اوضاع
 و اطوار آن دیار و بی راه شتابی فرقه نامه‌ها حق نشناس
 بیگانگی و بیگانگی فراهم آمده بود - چه بنای اولین بر اتفاق
 است و اساس در یمین بر عدم وثاق - و حال آنکه امروز وقت
 مصادقت است نه هنگام مجانبت - بهر کیف چون محقق شد که
 فرقه طائیه و فیه خاطیه از باز پرس روز جزا و مطوت دهر گیر محنت
 گیر ذی الکبریا انعام که شیمه قدیمه ایشان است نموده - و از
 حقوق ولی نعمت خویش چشم پوشیده - مر به صیان بر آورده اند
 و نسبت بآن جناب از بی راه روی بمسک بی ادبی شنافته
 مصدر اداهای ناهنجار و بی اعتدالیهای اور از کار شده - و کار بر
 ولی نعمت خود بمرتبه تنگ ساخته اند که جز قلعه بلخ مملکتی
 در تصرف نمانده - و ضعفای آن اماکن و غریبای آن مساکین
 پا مال حوادث و دستخوش وقایع گردیده - و مرض و ناموس آنها
 بیاد نرفته - و امن و امان بالکل منعدم گشته - و کار بجائی
 رسیده که از مادات که اهل بیت نبوت و قره العین رسالت اند و
 بحزیت نبی بطحا و عصیبت بتول زهرا متصف - و محبت ایشان
 لجر تبلیغ اوامر و نواهی - و مزد ابلاغ احکام الهی است - جمعی
 کلیر و جمعی غفیر بقتل رسیده - تا بدیگران چه رسد - بنابراین چه
 باقتضای صورت و خلعت جانبین - و فتوت و انعام شائبه مغایرت
 فیما بین - و چه بمقتضای حمیت دین - و رعایت ملت مبین -
 و ترحم بر حال مسلمین - و چه از راه ادای شکر نعمت قدرت و
 استقلال که ایزد بی مهال و دادار بی مثال بعضی فضل شامل

بم آگندۀ او را از وهو مہای بی حاصل و اندیشہای لطایل و اہر داختہ
 با فضائل پادشاہانہ کہ دور و نزدیک را در گرفتہ امت نظمیں گرو اند
 و پس از تحریر نامہ کہ نقلش درین نگارین نامہ مثبت گشت
 از تکی وقت با رسال سفیر معتمد توجہ فرمودہ آنرا بر سبیل
 تسجیل نزد پادشاہزادہ عالی نسب والا تبار فرستادند کہ
 بامتصواب امیر الامرا مصحوب یکی از بندہای پادشاہی کہ
 سزاوار این کار باشد از مسکن فیروزی ببلیغ نزد نذر محمد خان
 روانہ سازد .

نقل نامہ

نا سحاب قلم از فیض، جو بیار عنایت ازلی باہراز مطالبہ
 و اظہار مارب مترشح امت - و لوح قرطاس بہ نگار مقدمات صحبت
 بار و کلمات صداقت آثار متوشح - ذات فرخندہ صفات مالک خوانین
 بلند مکن - علائق خوانین رفیع الشان - نقارہ خاندان دولت -
 عضادہ دوامان شوکت - قرہ باصرہ عظمت - غرہ نامیہ حہمت
 بدر ہمای رفعت - شمس فلک عزت - مورد الطاف یزدان - ثمرہ
 شجرہ گلشن چنگیزخان نذر محمد خان - دامت ایام ملامتہ و
 و عزتہ - از ناشایست زمان محفوظ - و از بایست دوران محفوظ پای
 وقیمۃ الوداد و صحیفۃ الاتحادیکہ مصحوب نذر بی ارسال یافتہ بودہ
 حیلی کہ دار السلطنۃ لہور از پرتو ماہیچہ ربایات ظفر آیات فروغ تازہ
 دانش - رمید - و بر مضنون خات مشحون آن آگہی ہدید آمدہ
 اما از مطلب خالی بود - زیرا کہ خبر از کیفیت جریں حال خجستہ

حضرت زینبیه بود و او پسر از چنددی. پسران خود اصالتت خان
 و خلیل الله خان را که در آن ایام خردسال بودند در ایران گذاشته
 و از شاه عباس گریخته به هندوستان بهشت نشان آمد درباب
 فرستادن پسران او مصحوب خان عالم هنگام روان شدنش به فارس
 ایران پیغام دادند. بی چین پیداشانی آنها را با خان مزبور فرستاد
 باوجود چنین دواعی انحراف از وفور ثروت مرکوز خاطر ملکوت
 خاطر بود که اگر درینولا نذر محمد خان بهرود و نقای این دولت
 آسمان صولت اعتصام نماید - بلخ را باو باز گذارند - و گران
 لشکری با سردار نامدار در بدخشان نگاهدارند - تا دست تظاول
 نوکران نفاق کیش غدر اندیش و المان ظلم نشان را که از فزونی
 یاس آن کین توزان جور پزوه جان و مال خود را در معرفت تلف
 دانسته از بیروت خود نیارستی برآمد - ازو از سایر اهل اسلام آن
 دیار که دستخوش ستم و تعدی بودند چنانچه گذارش یافت
 باز دارند - و نیز اگر قصد انتزاع سمرقند و بخارا و انتصار از پسر
 و ارزبکیه ماوراءالنهر نماید بخزانة و لشکر و دیگر اسباب استیلا
 مستظهر گردانند - و زیاده بر آنچه در مکیال خیال و مقیاس قیاس
 او گنجد از اصناف اعطاف بروی کار آرند - و چون از صلاح بسیجی
 و مداد سکالی بر پیشگاه ضمیر حق پذیر پرتو انگنده بود که خان
 بغزونی ارتکاب مفترات عقل و مغیرات دماغ مغلوب و احمه
 گشته است - پس از نزول اعلام جهانکشا بدار الملک کابل بعلمی
 سعد الله خان حکم اقدس شد که گرامی نامه عاطفت آورد که
 نصیحت بر الصاعه امراض سودا است بر نیارد تا خاطر پراگنده

نزد پادشاه زاد جهانیان ارسال داشته بودند در قندل بآن والا قهار
 رسید - مخفی نماید که هر چند نذر محمد خان که در نخستین
 سال جلوس عالم آرا بارانهای بیجا و اندیشهای نامرزا که صورت
 بدنامی و ناکامی او بود بکابل آمده مصدر شوون ناپسندیده
 گردید : از انحال نامرضیه خود پیشمان گشته باظهار اعذار و ارسال
 سفرا و همکار می خواست که مبالغی مروت و موالات را استحکام
 دهد - لیکن در برخی امور که سبب رضامندی خاطر اقدس بود
 تغافل می ورزید - چنانچه در دوازدهم سال جلوس مقدس که
 دارالامان کابل محط موکب اقبال بود اعلیٰ حضرت مصحوب منصور
 حاجی که نذر محمد خان او را بعنوان سفارت فرستاده بود پیام
 نمودند که چون وقاص حاجی باستان معلی پناه آورده در زمرة
 بندهگان پارگاه عظمت و جهانبانی منخرط گشته است - عیال او را
 بفرستند - از آنجا که از خرد دور بین بی بهره بود توفیق فرستادن
 نیابت بل کار بران گرفتاران چنگ بیداد چنان دشوار ساخت
 که زن وقاص حاجی از فرط غمیرت خود را و دختر را بزهر
 هلاک گردانید - و حاجی از شفقتن این واقعه مرگ انگیز
 بیمار گردید - و بهمان بیماری رخت هستی بر بست سپس
 از اجتماع این ماجرای جور انقما بر زبان اقدس رنت که اگر
 آن نا مهربان اندک نصیبه از مردمی داشتی در فرستادن
 آنها مضایقه نمودی - چنانچه شاه عباس که از مراتب
 مروت آگاه بود چون حضرت جنت مکنی بموجب انعام میر
 میران یزدی که لولا پدرش میر خلیل الله بسعادت آستان بوس آن

و تفکیک بدعت آوردند - و مسجد جامع و منازل درون قلمه
را سوخته تا چهاردهم جمادی الاولی نایره فساد و آتش بیداد
پراشیدند - پس ازان که اوزار درود انواع قاهره بگوش این
جفاکان بی باک رسید راه فرار - پرده از دریای قندز گذشتند -
و بدعت آستانه امام متفرق گشتند - و بتائیدات انبیا حسود مال
هزلوان نفوس چه از بقية القتل ستمگران ظلم اندیش که در زیر
زیبفهای شهر و درخت زار الحاد آن متواری گشته بودند و چه از
سنگ مصادات قندز که بدره ای کوهسار در شده از خوف و خشیت
مانند بید بر خون می لرزیدند - از چنگ نکل آن گروه هرگز
و وبال رهائی یابند - و ازان رو که بغزونی قتل و غارت امانان
نقده آئین در شهر و ولایت قندز جمعی کثیر از یتیمی و اراصل
و دیگر جور کشندگان بدیچی منشت احوال گشته بودند که از
فقدان قوت یومی حبه غله واحبة القلوب می پنداشتند - پادشاهزاد
والا تبار و عالی مردان خان امیر الامرا بفرمان اعلی لزال عالیا
مبلغ بیست و پنج هزار روپیه که یک لک خانی ریح مارا القهر
اجت از خزانه عاصره که با انواع قاهره بود مردم دیانت دار
امانت گزار - پرورند - تا در حورا - تسحاق قسمت نمایند - و راجه
واجروپ را با سید اسدالله و برادران او و گروهی از برق اندازان
بجهت صیانت قندز گذاشته و دو لک روپیه برای سرانجام ناگزیر
قبیله راجه حواله نموده بدعت و یکم جمادی الاولی یا لشکر قاهر
طراز به بلخ راهی گشتند - درین تاریخ نامی که اعلی حضرت
از روی قدرانی و مهربانی از کابل به نذر مسجد خان نگاشته

المنانت خان را با فوج او دستوری داد که بیشتر راهی گنجه
 بقندز درآین. و خود با سایر لشکر هانزدهم جمادی الاولی از
 نازین به نینجر آمد. روز دیگر در ده خواجه لقمان منزل شد.
 هفدهم [جمادی الاولی] بشورابه که نه گروهی قندز است
 رسیده روز در شب هفدهم مطابق یازدهم تیر ماه ظاهر
 قندز را محط اعلام نصرت اقسام گردانید. و قضای آن بلده
 که از فزونی ضیم و اعتساف اوزبکان ظلم آئین و المانان
 بی دین بر سکن جور دیده ستم رسیده تنگتر از دل مور و تیره
 قر از دیده کور گشته بود بمیان ورود عساکر جهانکها و ماهیچه
 اعلام عالم آزا منفتح و منور گردید. و دود دل مظلومان
 که در هر طرف تنق بسته بود و آتش سینه مهمومان که در هر
 کفایت مشتعل گشته با بباری سحاب هلیجا یعنی غبار عساکر نصرت
 پراکنگین یانت. و ارباب ظلم و فساد و اصحاب بغی و عناد
 باصفا اومی لشکر فیروزی آوارا دشت اذربار گشتند. شرح
 این مقال آنکه چون خسرو دریافنت که شاه محمد تظفان و دیگر
 فتنه گران با گروه المانان از دریای آمویه گذشته بارادار تاراج
 قندز روانه شده اند. از انجا بیرون آمده بآستان معلی که ملجاء
 جنواقین روزگار است راهی گردید. و شاه محمد و سایر منقروزان
 بقندز رسیده دست مجور و طغیان به نهب و غارت کشادند. و بسفک
 دمان بسیاری از رعایا و دیگر بی گناهان آن مکان برداختند
 عیان و اطفال ایلمان را ماسور گردانیدند. و لایسته و اسوان
 هر چه ظاهر بود غارت نموده مخبئات را با اقسام تعقیب و

مختصلاً حصار است. فرود آمد - و معاهیر غوری که بیشتر چتتا بودند سر بر بقیه اطاعت در آوردند - قلیچ خان و خلیل الله خان حقیقت بر کشادن این قلعه نیز بدرگاه گردون جاه معروض داشته بصرانجام ناگزیر قلعه پرداختند - و بفرمان والا نظم غوری و حراست قلعه آن باهتمام خان مغوض ساختند - و قباد را اسپه دار تعینت پادشاهی گردانیده با چهار پسر و سایر اهل و عیال و دیگر همراهم مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانه آستان معلی نموده بدست و پنجم از غوری برای ایگ بملازمت اختر برج دولت راهی گشتند - و از پیشگاه موافق خاقانی منصب خلیل الله خان باضافه پانصد سوار سه هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر شد .

تسخیر پذیرفتن قندز و بلخ باقبال جهانگشائی خاقان ممالکستان و فرار نمودن نذر محمدخان

چون پادشاهزاده عالی نسب مراد بخش هفتم جمادی الاولی با افواج قاهره از کذل طول گذشته روز دیگر جلگای سراب معسکر فیروزی گردانید - و یک روز برای رسیدن و دریافتن خسرو در آنجا مقام نموده او را بدرگاه معلی روانه ساخت چنانچه نمکته آمد - دهم ماه مزبور موافق سیوم تیر ماه بامیر الامرا از جلگای سراب نهضت نموده بقندز روانه شد - و در سه روز از قریه تاجیکان و ده میرزایان و ده خواجه لولیا گذشته بنارین رسید - چهاردهم ماه مذکور مطابق هفتم تیر در نارین مقام شد - و چون برگریختن المانان از قندز چنانچه نگرش خواهد پذیرفت آگهی یافتند بود بصواب دید امیر الامرا

غضنفر با رفقا بغوری نزدیک رسید - حارس حصن غوری قباد
 میرآخور که بر وصول عسکر فیروزی آگهی نداشت این جماعه
 را فوج هزارجات که مکررا به نهب و غارت اطراف غوری پرداخته
 بودند انگاشته با سه صد سوار از قلعه برآمد - دلوران لشکر منصور
 یک گروهی قلعه اورا دیده تاختند - و بکمتر آویز و ستیزه سپر گریز
 ساختند - اگرچه اوزبکده در اثناء گریز دوسه گروه برگشته بر مبارزان
 ظفر آکین تیر باران کردند - اما از آنجا که نصرت و فیروزی طلیعه
 افواج جهانکشا است و فتح و اقبال مقدمه جنود ظفر اندما رهایی
 خود از چنگ هزبران بیشه هیچا جز در فرار نهیده بحصار در آمدند
 دلبران عرصه کارزار پاشنه کوب در رسیدند - و پیداه شده بدروازه
 قلعه ریختند - و با انکه آتش پیکار بریزش تیر و تفنگ هر دو جانب
 زبان بر کشیده بود - شیران خون خوار پیاپی مردمی جلالت و
 دستیاری شہامت دروازه را شکسته بحصار در شدند - قباد و
 انصار او بقدم فرار خود را بارک رسانیدند - و چون جنگ اوزان
 نصرت مند بعد از گرفتن حصار بیرون بدروازه ارک آمده تختهایی
 آنرا به نجق و تبرزین منقلم گردانیدند - قباد بحویلی که درون
 قلعه ارک داشت پناه برد - دلوران فیروزی نشان هم از در آمدن
 بارک بکشایش دروازه حویلی مقید گشتند - قباد که با او همگی
 قریب پانصدکس مانده بود از دید جلالت و شجاعت بیاس و یاس
 افتاده ناچار امان خواست - و با همرها بندهای پادشاهی را
 دریافت - غضنفر اورا پیش خلیل الله خان که نزدیک رسیده بود
 برد - درینوقت قلیچ خان لیژ نصف النهار آمده در چاریاغ غوری که

و استغیای بهادران ظفر اندام بخلیل الله خان نکاشتند و
 اینمطلبی بدرگاه خواتین بنام معروض داشته دوازدهم جمادی الاولی
 کهمرد شتابت - و قلیچ خان که از راه باجگاه بموضع
 صیادان رسیده از او و لشکر درانجا گذاشته جریده کهمرد
 راهی گشته بود - بخلیل الله خان پیروخت - و چون خبر تصحیر
 کهمرد بمسامع جلال رسید خلیل بیگ بخدمت قلعه داری کهمرد
 و ضبط احشام آن نواحی و هزارجاتی که پیشتر به بلنگدوش متعلق
 بود امر از گردید - و قلیچ خان و خلیل الله خان در روز در کهمرد
 بوده و از قلعه خاطر فراهم ساخته خلیل بیگ را با ناگزیر قلعه
 داری از تفنگچی و سرب و باروت و یان و غله در کهمرد گذاشتند -
 و چهاردهم ازانجا بغوری روانه گشتند - و ازان رو که درین راه نیز
 مضایق و مراقب مسیر العبور بود بموضع صیادان آمده خلیل الله
 خان با میرزا نوذر و راجه بهار مدگه و لهر اسپ خان و سایر
 هموگان بطریق راه کهمرد یک منزل از قلیچ خان پیش افتاد - و از
 صیادان راهی شده بدو کوچ از کتل سمتی که بلند می آن قریب
 سه کوه است گذشت - و ازانجا در دوازدهم بعد از آب غوری که
 بمسراب اشتها دارد و دوازدهم کوهی غوری است - رسیده
 فضغروک الله وردیخان را با اهدیان و برق اندازان و مراد قلی
 سلطان کهر با سایر کههران بطریق منفلی پیشتر فرستاد - چون
 آن قلیچ خان که بفاصله سه کوه از عقب می آمد نیز راجه
 هندی سنگه و اهتمام خان و خنجر خان را برسبیل تعیین
 بختری روانه گردانید - روز دیگر چهار شنبه بیستم ماه مذکور چون

و خود با میرزا نادر بسرای موخته چنار شتابش - و چون یک
 گروهی موخته چنار در سرزمین متعلق بالوس - یقان در راه
 است که یکی از کتل دندان شکن گذشته بهمرد میرسد - و دیگری
 که مسلک کاروان است بجاگاه و از اینجا بدلیج می پیوندند - آرند
 و زواید پیاده را بطریق باجگاه روانه نموده خود با جونی برای کتل
 دندان شکن که بضیق مهر و ملهائی اعمار دشوار گذار یکن یکن
 پیاده و سوار بصعوبت تمام آرا تواند نوردید راهی گشت - بامداد
 روز یکشنبه عاشر جمادی الاولی مطابق - بیوم تیر خلیل بیگ با
 فوج همراه بکتل مذکور برآمد - حراس قلعه را از وصول مجاهدان
 نصرت طرازهای ثبات از دست رفت - و بهانه گرفتن مضایق کتل
 هر دو دران نبرد آرا از خوجم شکور خویش تودیدلی قطعان که سر
 کرد و حارسان حصار بود دستوری خواسته برآمدند - و از هر جانبی
 بدر رفتند - و با خوجم شکور معدودی ماندند - مبارزان قلعه کشا
 از کتل هائین آمده مانند برق و باد بدروازة حصار رسیدند - و از
 دم آگهی بر کمیت قلعه نشینان باحتمال آلات قلعه کشتی
 برداختند - حصن گزینان لختی ثبات ورزیده تنگی چند سر
 دادند - یک موار و یکا اسپ از همراگان خلیل بیگ کشته شد - و
 چندی مجروح گردیدند - آخر کار از درون حصار فریاد برآمد که
 اگر ایمن دهید و جان بخشی نمائید قلعه را می سپاریم - خلیل
 بیگ تسلیم زینهار پورهان نمود - و بحسب تقدیر هنگام الفتح در
 قلعه تنگی زیر بغل خوجم شکور رسید و آرا با همراگان نزد خلیل
 بیگ آوردند - خلیل بیگ قلعه را بتصرف در آورده - قیامت پیاده

دست چپ و الشمس چنانچه گزارش یافت از چاریکاران برآه آب دره
 پنصیر کهمره و غوری رخصت دادند - بجهت ضیق منزل و
 صعوبت طرق از همانجا خلیل الله خان و میرزا نوذر با همراهمان
 یک منزل پیش اندانند - و قلیچ خان و دیگران متعاقب راهی
 گشتند - و خان مذکور از چاریکاران کوچ بر کوچ منازل توتم دره و
 سوخته چنار و سرخ گنبد نوریده بغور بند رسید - و از اینجا بدو آبه
 و ازان بدو کوچ آنطرف کتل شهر که دشوار گذار است شتافت
 و ازان بضحاک کوچ نمود - و چون راهی که از شهر بضحاک
 میان دره میروند دو تنگی سخت دارد که نخستین به بللی
 و دره‌مین به تنگی عراق مشهور است و از تنگی ثانی
 آب تند میگذرد - و راهی دیگر که جانب چپ راه دره واقع شده
 اگرچه کتل دارد و بعید است چنانچه بدو کوچ بضحاک میروند
 اما تنگی ندارد - و شتر بآمانی میگذرد - اردو را براه کتل روانه
 ساخت - و خود با جمعی از همراهمان و سپاه جریده از راه تنگی
 بضحاک رفت - و پس از آمدن اردو از ضحاک بیامیان و ازان
 باقی رباط رسیده نهم جمادی الاولی از کتل گنبدک که سرحد صوبه
 کابل و ولایت کهمره است عبور نمود - پس از عبور از گزارش
 لختی بارزگانان که از بلخ می آمدند دریافت که اوزبکن هنوز از
 رسیدن عسکر نصرت پیکر آگهی ندارند - بنابراین خلیل بیگ را
 با اهدیان و تغنکچیان که دران فوج بودند و گروهی دیگر فرستاد
 که بعرضت هرچه تمامتر شهاب از راه کتل دندان شکن بکهمره
 رسیده اگر دست دهد حصار را از اوزبکن ادبار مرشد بدست آرد

کامیاب گردانیدند - و بحکم والا در منزل خاندوران بهادر نصرت جنگ که با فروش و اوانی همین و دیگر اشیا آرایش داده برای او آماده ساخته بودند فرود آوردند - آنچه تا ادوات دولتت ملازمت - راسر میمانت بار مرحمت شد یک تک روپیه نقد بود و همین قدر جنس از ادوات و آلات مذکوره و اسب و فیل و اقمشه و جز آن - او درینون پسر نذر محمد خان است از ابناء ششگانه او که بالغعل زنده اند - بر نائی است بلند بالا ضعیف بنده گندم گون کوسج می و سه - اله مدمن انیون و دیگر مخدرات *

کشایش قلعه کهمرد و حصار غوری بتائید ربانی و تبسیر اسمانی که همواره دستیار این دولت اقبال مال است و پیشکار این سلطنت ابد اتصال

هزاران میاس والا اساس ایزد کار ساز را که ازای باز که بجلوس سعادت مانوس جهان را فروغ تازه و جهانیدان را فراغ بی اندازه روی نموده - مبارزان نبرد آزما و کند اوزان پیگار گوا بهر جانبی که روی توجه نهاده اند بهروزی در استقبال است و نیروزی در دنیال فتح کهمرد و غوری و قندز و کشایش بانج با مضامات و بلوکات در کمتر فرصتی و مختصر مدتی چنانچه نگارش می باید شاهد صدق این مقال است - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاهزاد والا تبار مراد بخش و امیر الاصرار بر وفق حکم مقدس قلنج خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوی را با فوج برانغار و طرح

و شتر ندارند - و در دست پیشخانه مکمل مصحوب او ارسال نمودند - مرحمت خان در موضع گلپهار باور رسیده مثال عنایت تمثال با آنچه از پیشگاه نوازش باو ارسال یافته بود رسانید - او در برابرین عواطف جلیده و عنایات سئیده بکمال انکسار و استکانت تسلیمات بجا آورد - و از دید این مزاحم علیه خاطر از تفرقه و پرخاشت - و چون بحوالی کابل رسید مرحمت خان او را در قریه پای منار فرود آورده بدولت تقبیل عاوجه - چهار مرتبه فایز گشت - و روز دیگر بیست و پنجم ماه مذکور رفته او را بجاکاری ماهر و آورد - پایان آن روز که ساعت ادراک سعادت جاودانی و دولت درجهائی او بود بحکم والا مدار المہامی علامی سعداله خان و صدر الصدور - پد جلال تا آن سر خیابان پذیره شده بآستان خواقین پناه آوردند - و در خوابگاه مقدس دولتخانه میمنت آشیانه کابل که در آن مجلس فردوسی ترتیب یافته بود بشرف ملازمت پادشاه سلیمان جاه رسانیدند - او اداب ملازمت از کورنش و تسلیمات و پابوس بجا آورد - خدیو قدر دان دست حق پرست را بر سر گذاشته چون گویم سرش را بآسمان برداشته باقسام عواطف پادشاهانه دل غم ندیده و خاطر محنت رسیده او را تسلیم فرمودند - و چون مجلس خاص بود نه عام حکم شد که بنشینند - و بعناایت خلعت خاصه با چارقب طلا نوزی بتکلف و جبقه مرصع و خنجر مرصع باپهنولنگاره و شمشیر مرصع و پیر بند و بار مرصع و منصب شش هزاری دو هزار سوار و نیل از حلقه خاصه بابراق نقره و جل منحل زر بغت ماده نیل با حوضه نقره و انعام پنجاه هزار روپیه نقد

خلاص آوردن - پادشاهزاده عالی نژاد بر وفق هدایت شهت شاه پایه
تکلیف قدر دان بعد ازان که او درون خیمه آمد تا کنار بساط رفته
معانقه نمود - و دست او را گرفته آورد - و پهلوی معتمد خویش
نشانید - و باصناف شفقت و دلجوئی و انعام مهربانی و خوشخوئی
باعت جمعیت خاطر پراگنده او گشت - و چون خسرو بعد از
انقضای مجلس بمنزل برگراید از طرف خود یک قبضه جعد هر
مرصع و نه تقویر پارچه نفیس و نه اسب و یک فیل و ماده فیل با حوضه
نقره و از خزانه والا نه با لشکر ظفر انزبون بموجب امر اتدعس پنجاه
هزار روپیه برای او فرستاد - و امیر الامرا نیز هفت اسب و هفت
تقویر پارچه ارسال نمود - و بعد از تقدیم لوازم مهمانداری قباد پسر
اسد خان کابلی را همراه او سبخته روانه درگاه معالی گردانیدند - و چون
ایح سماجری از عرایض پادشاهزاده والا گوهر و امیر الامرا بعرض بحجاب
بارگاه گردون اشتباه رسید - و نیز در یانده آمد که خسرو از هندو
کوه عبور نموده بیارزمی بخت بهزاران آرزومندی مرحله پیمای قبله
مرادات روه گرای و جهت حاجات است -

چهاردهم [جمادی الاولی] مرحمت خان را بمهمانداری
و آوردن او بدرگاه عالم پناه - و تعلیم آداب ملازمت و تلقین لوازم
خدمت - و تبیین مراسم معیشت - رخصت فرمودند - و
بخسرو فرمان نهایت عنوان و چهار اسب مسرج ازان میان یکی
صربی با زین طلا و بیست تقویر پارچه از نواهار اقمشه هندوستان
و یک پانکی و چهار قلابی با چوبهای نقره و غلافهای مخمل برای
سواری عورت چه همرض مقدس رسیده بود که مرکبی جز اسب

روانه آستان خواتین مکان گردانند - و بهر یک از پادشاهزاده‌ها و الا
 نژاد و امیرالامرا و اصالتخان فرمانی جداگانه صادر فرموده آنچه
 دقیق منزلت و فرائض مرتبت او در ملاقات و اعزاز در سرآقا خاطر
 قدسی مآثر منطبق گشت باینان ارشاد نمودند - درین میان عرضه
 داشت خسرو مصحوب صدیق بیگ نوکر معتبر او نیز بدرگاه خلیف
 پناه رسید - در پاسخ آن منشور سعادت گنجور مشتمل بر اقسام
 عنایات پادشاهانه بشرف حضور پیوست - و صدیق بمرحمت خلعت
 و اسپ و انعام هزار روپیه مربر افراخته رخصت معاودت یافت و
 سیوم جمادی الاولی اصالتخان که در گذشتن کتل طول
 - بقیت کرده بود بر طبق یرلیغ قضا نقاد خسرو را دیده به تسلیه
 خاطر شوریده و تسکین دل رسید از پرداخت - و بمرد عواطف و
 نوید الطاف پادشاه عربی پرور عالم پناه مطمئن و مستمال ساخته
 از نگرانی و پریشانی بر آورد - و با خسرو دیگر متعلقان و نوکران
 مصحوب درات بیگ قاقسال نزد پادشاهزاده عالی نسب و امیرالامرا
 که متعاقب می آمدند راهی گردانید - و اکثر احشام و رعایا و اهالی
 قندز را که با خسرو همراه بودند بحکم معلی پیش خود نگاهداشت -
 که بعد از تشخیص احوال و تغذیش ارضاع هرکرا شایسته عبودیت
 داند در سبط بندگان درگاه آمان جاہ انظام دهد .

نهم جمادی الاولی پادشاهزاده والاگهر بموضع سراب رسید و خسرو
 که نیم کرده آن طرف سراب فرود آمده بود بدیدن آن اختر برج خلعت
 آمد - امیرالامرا بموجب ارشاد معلی پذیره شده در میان راه بر پشت
 اسپ ملاقات کرد - و آن امیدوار مراحم پادشاهی را نزد گوهر بحر

بهروز نیز از رسیدن موسم زمستان و انسداد طرق از کثرت برف
 مقاصد خود را بروی روز نیارست افکند - و چشم انتظار در راه رسول
 بهار داشت - و مکنون ضمیرش آن بود که چون اعلام ظفر اتصاف از کابل
 بصوب بدخشان منتهض گشته بنواچی قندز رسد بذریعۀ ملاقات
 پادشاهزاد گرامی خاندان مراد بخش و سپردن قلعه قندز به بندگان
 این درگاه گردون جاه یکرئی و یکرگی باز نموده و احرام حریم
 هرم احترام جهانی بسته رو بقبله اقبال و کعبه آمال نهد -
 لیکن چون پیش ازان که عساکر ظفر مآثر از هندو کوہ بگذرند شنید
 که شاه محمد قطنان و قل محمد جیبه جی قطنان و قاسم بای
 قطنان با بسیاری از امانان از آب آموده گذشته بر سر قندز می
 آیند - و در خود رای ستیز و روی آمیز با این طایفه خیره چشم
 تیره دل نیانت - تا رسیدن لشکر دشمن بند قلعه کشا خبات پا
 نتوانست ورزید - و با محمد بدیع پسر خود که با او بود و در حد
 هزار خانه دار از احشام و اهل قندز که بیشتر رعایای غارت دید
 جور کشیده بودند - از قندز برآمده باینجانب اندراب آمد - و مردم
 راجه راجروپ را که در قلعه چوبین بودند از کیفیت حال آگاه
 ساخته آرزوی تلذیم عتبه عرش مرتبه باز نموده - و چون عرایض
 امالنخان مشعر بر اراده او پیهم بایستادگان پیشگاه توایم سرور
 عرش نظیر رسید - از جناب خلافت پرلیخ والا شرف صدور یافت
 که خاطر منفرد و ضمیر منبند آن ستم رسیده محنت دیده را
 بمراحم پادشاهانه که چون طوبی دور و نزدیک سایه نشین او است
 و چون آفتاب خراب و آبان نور آکین او از تفرق و تدد بر آورده

رسیدن خسرو پسر دروم نذر محمد خان از بدخشان بسعادت استلام مباحث جهانجانی و اندوختن اسباب دولت و کامرانی

چون احشام بی احتشام المان که همت پست این گروه ننگه
پژوا از جوان مردی و مردمی بیگانه است فرصت شورش و فساد
یافته حدود بلخ و بدخشان را بتاخت و تاراج بسان خانه دین و
دولت خود ویران گردانیدند - چنانچه نگاشته آمد - خسرو در قندز
تا قوت ملامت و مکنات مدافعت آن بد صورتان در حیرت داشت
بحراست جان و مال پرداخت - بعد ازان که از پنهانی گاه و بیگاه
و دست انداز راه رومی راه اندرختهای او خصوصا اسپ و
شتر و گوسفند که گزین ترین امتعه آن دیار است بغارت بردند
و مکان قندز و آن نواحی از دخول و خروج معطل و دوایب از خوردن
آب و علف باز ماندند - و خسرو را از هیچ طرف حتی پدر که او
نیز گرفتار تطاول و تعدی این جماعه سفاک بی باک بود
امید دستگیری نماند - راه سلامت و جاده عاقبت جز آنکه باین
درگاه خلیفه پناه ملتجی شود ندیده حال گذشته عرضه داشتی
منهی از حقیقت در ماندگی و پراشتمی خود - و منهی از کیفیت
ستمگاری و مردم آزاری این گروه ظلم پرده بملنزمان قوام هریر
جهانجانی - و مکتوبی به امیرالامرا مصحوب مجهول پنهانی
بکابل نرماند - او بحجاب عنجه فلک رتبه ارسال نمود - چون آرند
عریضه و مکتوب شایسته اعتماد نبرد - چنان انقضا نمودند - و

کوشش و تلاش کردند - و تا آخر روز بجد و کد تمام و اهن تمام تام تا يك كوره که برف الجوه بود بعرض دو گز راه ساختند - و شب بدو پیر خویش باز گشته روز دیگر که غره جمادی اولی مطابق بیدمت و ششم خرداد بود نیز تا سه مهر بگویند بقیه برف اشتغال نمودند - پایان این روز اصالت خان با همراهمان خود ازان کتل که مفضل قلم روز بادشاهی و ملک بدخشان است گذشته آن جانب کتل که داخل مراب است فرود آمد *

درم [جمادی اولی] بهادرخان و راجه بیتهمنداس با کتل اوران هر اول از کتل گذشته بار پیوستند - و پادشاهزاده والا گهر و امیرالامرا بیدمت و نهم ربیع الثانی از گلپهار روانه گشته از کتل آن که هر آغاز دشواری و ناهمواری راه است گذاره نمودند - و پادشاه زوال عالی نسب تا لشکر از مصائد و مهابط بدشواری گذرد و در نوردین را درنگ نمود امیرالامرا را با مردم او پیش فرستاده از عقب کوچ بر کوچ منازل رخنه و بازارک و پرتغور و حنفید چپی و چاهي که بمسجد دولت خان مشهور است در نوردین *

هفتم جمادی اولی مطابق می و دوم خرداد پداس کتل طول رسید - همان روز امیرالامرا که یک منزل پیش بود و روز دیگر هشتم ماه مزبور مطابق غره تیر پادشاهزاده والا در دومان از کتل عبور نمودند *

جوانفار یک منزل از عقب می آمده باشد تا لشکر از جمور آنها و مضایق جبال باسانی بگذرد . و آن روز گزار هل در بند را مضرب خیم ساختند . و فردای آن برای عبور عسکر مقام نمودند *

بیست و ششم [ربیع الثانی] در موضع پروان و بیست و هفتم در گلپهار که تا اینجا راهها هموار بود دایره شد . روز دیگر تا مردم بهسولت از یل گذاره شوند در گلپهار توقف نمودند . درین روز فوج هراول و فوج دست راست که باستعجال راهی شده بودند پائین کتل طول رحیدند . و اصالت خان بالای کتل برآمده دریانت که فراز کتل مقدار یک کوه بارتفاع دوگز پادشاهی و نشیب آنکه بدخشان رویه است تا نیم کوه بعضی جا نیم گز و برخی جا کما بیش برف دارد . و بصرعت تمام بیلداران سردار پادشاهی را با چندین هزار مزدور که مردم امیرالامرا از بلوکات کابل گرد آورده بودند تعیین نمود . که برف را از سر راه برداشته باطراف بیندازند . و کوچکی که شتر یا بار به آسانی بگذرد بسازند . و باقی را چنان بکوبند که اسب و شتر یروی تواند گذشت . و چون انجام این کار از بیلداران و مزدوران زود تر صورت پذیر نبود فردای آن بهادر خان و راجه بیقهداس و اصالت خان بکتل بر شده و همگی مردم خود را از سوار و پیاده برپاک کردن راه و کشودن گذرگاه داغنه خود باهتمام آن پرداختند . و مردم لشکر بهر دست اندازی که یافتند برف را برکنده بدامن و دست برکنار راه می ریختند . و سرداران اخص شاعر و پاهیان جدکار خصوصا بهادر خان و تابیدان او نهایت

روانه شدن پادشاه زاده عالی نسب مراد بخش
از چاریکاران بتسخیر بدخشان و راهی ساختن
سه فوج از افواج هفتگانه از راه آب دریا بر کهمرد
و غوری و عبیره نمودن آن گرامی نژاد و امیرالامرا
با چار فوج دیگر از کتل طول و در آمدن بحدود
بدخشان بحراست ذی الجلال بیهمال و کلاعت

اقبال پادشاه والا اقبال

درین منزل پادشاه زاده والا تبار بر طبق ارشاد معلی قلیچ
خان را سردار فوج برانغار و خلیل الله خان سرگروه طرح دست
چپ و میرزا نوذر صفوی سرکرد التمش را با افواج سه گانه
براه آب دریا بجانب کهمرد و غوری راهی گردانید - و چون راه آب
دریا در شدت زمستان زیاده از یک ماه برف ندارد تا باین موسم
همه رسد - در راه کتل طول که خدیو دوربین بعد از تحقیق آنرا از
دیگر جبل بدخشان به جمیع جهات بهتر دانسته مقرر فرموده بودند
که عساکر جهانگشا به تسخیر بدخشان ازین طریق در آیند - از
کثرت برف کتل مزبور و انبوهی لشکر دشوار گزار بود - مراد قلی
سلطان ککهر با دیگر ککهران که در جوانغار بودند و چندی دیگر
نیز از راه آب دریا روانه گشتند

بیمست و چهارم ربیع الثانی پادشاه زاده والا تبار و امیرالامرا
از چاریکاران کوچ نمودند - و مقرر ساختند که رستم خان با فوج

پانزده هزاری ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه
مقرر فرمودند *

پانزدهم [جمادی الاولی] صدر الصدر سید جمال باضافه
پانصد سوار بمنصب شش هزاری و هزار و پانصد سوار بلند
پایه گردید - میرخلیل ولد اعظم خان را بعنايت خلعت و
منصب هزاری سه صد سوار از اصل و اضافه و خدمت توزک
سرانراز ساختند - چون عمارات دولت خانه سعادت آشنیانه صورت
انجام گرفت و منازل آن بکار پردازي نقاشان چیره دست
باقسام نقش و نگار مزین گردید - از منزل علي مردان خان بآن
مغانی رفیعه تشریف فرمودند *

هزدهم [جمادی الاولی] میرشمس باضافه پانصدی پانصد
سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداري و تیولداري
بیر - و از اصل و اضافه نوازش خان بمنصب هزاری چار صد سوار
سرانراز گشتند *

هیست و چهارم [جمادی الاولی] فدایبخان بحاط حیات در نور دیده

امیر الامرا شریف بردند کہ تا اتمام ہمگی مغربی دولت خانہ والا درانجا بگذرانند - از تعیناتیان دکن میادت خان بقلمہ داری دولتآباد از تغیر پرهیتراج راتہور معین گردید - و حکم معلی صادر شد کہ پوهیتراج بدارالخلافہ لکھنؤ آباد آمدہ باتفاق باقی خان بصیانت قلعہ آن پردازد - کنور رام سنگہ ولد راجہ جیمنگہ بعتاء مالی مرورید نوازش یافت •

غرا جمادی الاولی پادشاہ حق آگاہ بہ ضریح مقدس حضرت گیتی متانی نردرس مکانی اناراللہ برہانہ و مرقد منور ثانیہ رابعہ رقیہ سلطان بیگم یرداللہ مضجعا رفتہ بعد از ادای آداب زیارت دہ ہزار روپوہ باہل احتیاج و استحقاق عطا فرمودند - لطف اللہ پسر سعید خان بہادر ظفر جنگ بعنایت خلعت و امپ مباحی گشتہ رخصت قندھار یافت - تا خان مذکور اورا نیادہ د ر حصار قندھار گذاشتہ باستلام سدہ سدہ مقام سعادت اندوزہ و مصحوب او خلعت خاصہ بخان عنایت نمودہ فرستادند •

دوم [جمادی الاولی] بعرض مقدس رسید کہ روشن قلم فرمان نویس کہ از بیماری و ناتنومندی در حسن ابدال مانده بود بسفر آخرت رخصت ہستی بریعت - خدمت از پمیر صالح برادر او مفوض شد - چون بموقف عرض اقدس در آمد کہ کوکب برج خلافت پادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر برای تنظیم صوبہ گجرات و تذبذب متمردان آنجا جمعی کلیر نوکر گرنندہ و خرجش زیادہ بر دخل امت •

چارم [جمادی الاولی] از جنگ سواران منصب آن گرامی گوہر ہزار سوار دیگر دو - پتہ پتہ گردانیدہ منصب آن والا تبار